منتظران سنگ های مرگبار

* 9 زن و 2 مرد، در زندانهای سراسر ایران در انتظارند. آنها به سنگسار محکوم شده اند

---

9 زن و 2 مرد، در زندانهای سراسر ایران در انتظارند. انتظار برای مرگی سهمگین.
قرار است تا سینه خاک شوند و آنقدر با سنگریزه به سر و رویشان کوفته شود تا جان بسپارند. مرگی را که به انتظار نشسته اند، آنقدر فجیع است که به جای آرزوی ادامه حیات داشتن، مرگی دیگرگون آرزو می کنند: گلوله، دار، اتاق گاز، صندلی الکتریکي، گیوتین، هر کدام که باشد، بهتر از سنگسار است.
سنگ خوردن برای مردن از دست کسانی که ـ چه کسی می داند ـ شاید بعضی از آنها گناهکارتر از محکومی باشند که سنگریزه سر رو رویش را می خراشد و می خراشد تا بمیراند، دردناک است.
11 نفر، رقم دقیقی برای منتظران سنگسار در زندانهای ایران نیست، تنها در جست و جویی 45 روزه، "شبکه وکلای داوطلب برای دفاع از زنان در شرایط بحرانی"، با 7 پرونده زنان در انتظار سنگسار برخورد کردند. در اثنای این جست و جو دو مرد محکوم به رجم نیز مشاهده شد. سنگسار دو زن دیگر را نیز روزنامه ها گزارش کردند که اکنون این شبکه در پی یافتن آنها هستند.
آنچه در زیل می آید، خلاصه ای از پرونده محکومان به سنگسار است:

سنگسار برای گفت و گو با پسر همسایه

"ایران، الف" دختری است از طایفه های بختیاری که در ازدواج اجباری به عقد پسرعمویش درآمده و در سالهای واپسین زندگی مشترکشان رابطه ای خواهر و برادری داشته اند. شوهرش ماه به ماه به خانه نمی آمده و ایران با تنها پسرش که 9 ساله بوده، روزگار می گذرانده است. آشنایی با پسر همسایه او را به عشقی پنهانی کشانده، رابطه ای که به گفته ی او، تنها به نامه نگاری و گپی تلفنی محدود بوده است.
ایران و پسر همسایه در حیاط خانه گرم گفت و گو بودند که شوهرش از دیوار وارد حیاط می شود و به زن حمله می کند.
„آنقدر کتکم زد که دو دندان جلویم کاملا شکست و بیهوش و خون آلود روی زمین افتادم که در این زمان پسر همسایه شوهرم را با چاقو به قتل رساند.“
این را ایران می گوید. زنی که به جرم گفت و گو با پسر همسایه محکوم به سنگسار شده است. ایران تنها یک بار آن هم در اداره ی آگاهی به رابطه نامشروع اقرار کرده و پس از آن فقط گفته است که „تلفنی با هم حرف می زدیم و برای هم نامه می نوشتیم.“ اما حکم او در تاریخ 18 فروردین 1384 از سوی دادگاه بدوی شهری بسیار کوچک در خوزستان صادر شد: پنج سال حبس تعزیری به دلیل معاونت در قتل و اجرای حد شرعی رجم.
این حکم در دیوان عالی کشور در تاریخ 19 فروردین 85 عینا مورد تایید قرار گرفت و تنها فرصت او شکایت به هیات تشخیص دیوان عالی کشور است.
اما با توجه به وضعیت اجتماعی و فرهنگی حاکم بر خانواده ایران، اگر او از زندان هم آزاد شود، احتمال اینکه از سوی مردان خانواده اش به قتل برسد، بسیار زیاد است.
زندان سپیدار اهواز با این شرایط تا زمان اجرای حکم سنگسار پناهگاه اوست.

خفه ام کنند، اما سنگسار نه!

„خفه ات می کنند و می میري، ولی خیلی سخت است که هی با سنگ بزنند توی سر آدم“
شناسنامه اش می گوید 38 ساله است، اما فرزندانش همه بزرگ هستند و خودش نیز بسیار مسن تر از شناسنامه اش نشان می دهد. در زندان اهواز روزگار می گذراند. با اینکه در قتل شوهرش هیچ دخالتی نداشته و دو بار هم پیش از قتل، جلو مردی را که با او رابطه داشته، گرفته بوده که شوهرش را نکشد، اما به اتهام معاونت در قتل محکوم شده است. کشاورز بوده و سر زمین پا به پای شوهرش کار می کرده، اما شوهرش بداخلاق بوده و هر شب با او دعوا می کرده و کتکش می زده. مردی پیدا شده از خویشان شوهرش که اخلاقی خوب داشته است. خیریه ضمن انکار نقش خود در قتل، به رابطه نامشروع، چهار بار اقرار کرده است. شعبه سوم دادگاه عمومی بهبهان در اردیبهشت 1381 خیریه را به اجرای حد رجم (سنگسار) بابت زنای محصنه صادر کرده است.

خیریه می گوید: ,حاضرم اعدام شوم، ولی سنگسارم نکنند. خفه ات می کنند و می میري؛ ولی خیلی سخت است که هی با سنگ بزنند توی سر آدم!,
او مطمئن است که اگر آزاد شود، هیچ جایی ندارد برود و برادرانش او را خواهند کشت.

شوهرم را دوست نداشتم

صغری مولایی به اتهام همدستی با مردی افغانی در قتل شوهر خود و زنای محصنه در تاریخ 22 مهر 1384 از سوی قضات شعبه 71 دادگاه کیفری استان تهران به 15 سال حبس و سنگسار محکوم شده است.
علیرضا دوست شوهر صغري، که او هم افغانی بوده، به مرگ محکوم شده است.
صغری که یک زن ایرانی است، در بازجویی گفته است: ,چند سال پیش پدرم به زور مرا به عقد عبدالله که مردی افغانی بود، درآورد. من اصلا او را دوست نداشتم و مرتب آزارم می داد، اما با این حال قصد کشتنش را نداشتم. شب حادثه علیرضا به خانه ما آمد، بعد از این که شوهرم را کشت، من ترسیدم در خانه بمانم. با خود فکر می کردم برادران شوهرم مرا می کشند، به خاطر همین با او فرار کردم.

سنگسار در عین وفاداری به همسر

شعبه 71 دادگاه کیفری استان تهران "فاطمه"را که بیست و ششم اردیبهشت 1384 محاکمه شده بود، به اتهام مباشرت در قتل عمدی و رابطه نامشروع به قصاص و رجم محکوم کرد.
"اصغر" شوهر این زن نیز به اتهام معاونت در قتل عمدی و جنایت بر میت به تحمل 16 سال زندان محکوم شده است.
فاطمه درباره نحوه ارتکاب جنایت به قاضی دادگاه گفته است: ,یک روز عصر می خواستم به خانه مان بروم. داخل کوچه دو پسر جوان برایم مزاحمت ایجاد کردند. "محمود" که شاهد این اتفاق بود، جلو آنها را گرفت و بعد از چند روز به طریقی که اصلا نمی دانم، شماره تلفن خانه مان را به دست آورد و به من زنگ زد. وی با تماس تلفنی از من خواست تا بنای رابطه نامشروع را با او بگذارم. در این مدت او به خانه ما رفت و آمد داشت.
سه روز قبل از حادثه، وقتی محمود به خانه ام آمد، به من گفت باید لباسهایت را جمع کنی و با هم فرار کنیم. اما من همسر، بچه ها و زندگی ام را دوست داشتم. همان روز موضوع را به همسرم گفتم. سپس یک چاقو و کمربند برایش آوردم تا هر کاری می خواهد با من بکند، اما او گفت من یک هفته داخل خانه می مانم تا هر روزی او آمد، پسر جوان را با حرف از خانه بیرون کنی.
محمود که وارد خانه شد، همسرم پشت در مخفی شده بود. به محض ورود به خانه شروع کرد به دعوا کردن با من که این چند روز کجا رفته بودم. من به او التماس کردم که از خانه ام بیرون برود. او که همیشه با خود چاقویی حمل می کرد تا در صورت هر گونه مقاومت، مرا تهدید کند. آن روز هم از او خواستم تا از زندگی ام بیرون برود، اما او دائما می گفت به من علاقه مند است و حاضر نیست این کار را بکند.
بعد از چند دقیقه که از ورود محمود به خانه ام گذشت، ناگهان اصغر (همسرم) بیرون آمد و با هم درگیر شدند. محمود چاقو داشت و اصغر چوب. همسرم اول با چوب دو ضربه به دستش زد و در آن لحظه من با پایم به دستش زدم. چاقو از دستش افتاد. سپس از پشت او را گرفتم و محمود زمین خورد.,
بر اساس گزارش روزنامه اعتماد، فاطمه در حالی که صحنه حادثه را برای مدیر دفتر شعبه 71 بازسازی می کرد، گفت: ,در آن موقع طنابی دیدم که کنار اتاق افتاده بود، آن را برداشتم و دور گردن محمود پیچاندم، سپس محکم فشار دادم. اصغر هم پاهایش را چسبیده بود. نمی دانستم چه کار می کنم. ناگهان دیدم که محمود سیاه شده است. طناب را رها کردم، اما دیگر او مرده بود. بعد از چند ساعت همسرم کارتن تلویزیون را آورد و جسدش را در حالی که ملافه پیچ بود، داخل کارتن گذاشتیم. اصغر با کرایه کردن چرخ دستی آهنگری جسد را به کنار ریل راه آهن برد و در آنجا آن را به آتش کشیدیم.
ما قصد کشتن او را نداشتیم و فقط می خواستیم وقتی بی حال شد، دست و پایش را ببندیم و تحویل پلیس بدهیم.,
این پرونده در حال حاضر در دیوان عالی کشور در جریان است.

شوهرم مرا می فروخت، من سنگسار می شوم

در پاییز سال 1383، ماموران دایره منکرات شیراز، وارد یک خانه فساد شدند و افراد حاضر در آن را دستگیر کردند. در آن میان زنی 28 ساله حضور داشت به نام "پریسا، الف." که در آن خانه توسط شوهرش در اختیار مردان دیگر قرار می گرفته است.

او در تحقیقات مقدماتی نزد مراجع انتظامی و شعبه 13 بازپرسی دادسرای شیراز، ضمن اقرار به زنا، گفته که شوهرش به دلیل بیکاری مجبورش کرده که این کار را بکند. این امر را شوهرش نیز تایید کرده است. اما نه دادگاه کیفری استان و نه دیوان عالی کشور هیچ یک سوالی درباره این مساله و همچنین ماهیت اکراهی روابط او با مردان دیگر نکرده اند. ضمن اینکه پریسا در تنها جلسه دادرسی تشکیل شده در تاریخ 11 خرداد 1383 اقرارهای قبلی خود را درباره زنا به شدت انکار کرده است، اما با وجود این انکار پس از اقرار که طبق قانون مستوجب سقوط حکم رجم است و نیز به حد نصاب چهار بار نرسیدن اقرارها در نزد قاضی که لزوم اثبات زنا است، شعبه 5 دادگاه کیفری استان فارس او را که مادر یک پسر شیرخوار 2 ساله و یک دختر 12 ساله است، به اتهام زنای محصنه محکوم به حد رجم کرده است. این حکم در تاریخ 24 آبان 84 توسط شعبه 32 دیوان عالی کشور تایید شده است. در حال حاضر در پی اعتراض پریسا و وکلایش به هیات تشخیص دیوان عالی کشور، شعبه 15 این هیات، اعتراض او را وارد دانسته و حکم سنگسار صادر شده را خلاف بین شرع و قانون تشخیص داده و پرونده را واجد رسیدگی مجدد دانسته است.

شوهرم 12 سال مرا وادار به تن فروشی می کرد

"کبری ن" زنی است 44 ساله در انتظار اجرای حکم سنگسار. به اتهام معاونت در قتل همسرش که 12 سال او را وادار به تن فروشی کرده، 8 سال زندانی بوده، دو سال است که محکومیتش پایان یافته و اکنون در زندان تبریز در انتظار اجرای حکم رجم است.

می گوید: ,کتکم می زد و مرا وادار به تن فروشی می کرد. مردان را به خانه می آورد و در اتاق می نشست تا همه چیز را از نزدیک ببیند. می گفت از دیدن رابطه ای که یک طرفش تویی لذت می برم.,

زن دیپلمه است. اهل سنندج. روزی که در پی اصرار جنون آمیز همسرش وادار شد تن فروشی را آغاز کند، 22 سال بیشتر نداشت. شوهرش فوق دیپلم برق داشته و سه ماه بعد از ازدواجشان به تبریز رفته بودند. شش ماه بیشتر در تبریز نماندند.

,هنوز یک سال از ازدواجمان نگذشته بود که معتاد شد. هروئین مصرف می کرد. به خاطر اعتیاد، کارش را از دست داد. هزینه زندگی بماند، خرج هروئینش را که کم آورد، مجبورم کرد به تن فروشی و خودش برایم مشتری می یافت.,

بعد از تولد نخستین فرزندش، به دلیل بیکاری همسر و فقر مجبور شده بودند به خادم آباد شهریار نزد خانواده شوهرش بیایند. سالها در آنجا ماندند. حالا دیگر کبری مادر چهار فرزند بود. دو دختر و دو پسر. مادری که برای تامین هزینه زندگي، پرورش فرزندان و اعتیاد مردش، به اجبار روزگار و اصرار همسر، خود را در خانه اش، در اختیار مردان دیگر قرار می داد:

,12 سال مرا وادار به این کار کرد. چند سال اول که گذشت، از زندگی نکبت بارم خسته شدم و طلاق گرفتم. چهار فرزند داشتم بی پناه و پشتیبان. اعتیادش را ترک کرد. التماس کرد که به زندگی بازگردم. می گفت از کرده پشیمان است و روال گذشته را پی نخواهد گرفت. وقتی دیدم ترک کرده، برگشتم. به خاطر بچه هایم.,

,یک سال سالم و بی دغدغه زندگی کردیم. کار می کرد و مشکل عمده ای میانمان نبود. تا اینکه دوباره معتاد شد. دیری نپایید که همه چیز از سر گرفته شد. بچه هایم بزرگ شده بودند و دیگر همه چیز را می فهمیدند. می دیدند که پدرشان با زندگی ما چه می کند. از ضرب و شتم های بی امانش تا آوردن مردانی که در پی هوس به خانه ام می آمدند.

بعضی مشتری ها دیگر ثابت بودند. "حبیب"، پسر گلفروشی که دائم به خانه رفت و آمد داشت و با خانواده ام صمیمانه دوست بود، یکی از این مشتریهای دائمی بود. در اثنای رفت و آمدهایش داستان زندگی ام را برایش گفته بودم.,

از 1362 تا 1374، 12 سال بود که مرد تن همسرش را با هروئین تاخت می زد، دود می کرد و به هوا می فرستاد. زندگی چهار فرزندش را هم. 12 سال بود که کبری اینگونه زیسته بود، بی آنکه به این زندگی عادت کرده باشد:

,,سال 1374 بود که یک روز باز مرا به باد کتک گرفت. می زد و فحاشی می کرد. از خانه بیرون زدم. تصمیم خود را گرفته بودم. به حبیب، گلفروش 22 ساله زنگ زدم و گفتم که می خواهم شوهرم را بکشم. داستان زندگی ام را خط به خط می دانست. گفت کار را من تمام می کنم. تو فقط به ترفندی از خانه بیرونش بیاور. به خانه بازگشتم. دودلی وجودم را فراگرفته بود. ماجرا را به دختر بزرگم گفتم. 15 ساله بود و بد و نیک زندگی را تشخیص می داد. دخترم با بغضی کینه توزانه گفت: این کار را بکن. راحت می شویم.

شب که شد، به شوهرم گفتم یک مشتری خوب پیدا کرده ام که پول خوبی هم می دهد، اما باید نزد او بروم. خوشحال شد و با هم راه افتادیم. فکر می کرد، به محل قرار با مشتری می برمش. اما من در آن بیابان با حبیب وعده داشتم. وقتی درگیر شدند، صحنه را ترک کردم و به خانه آمدم. ده دقیقه بعد حبیب آمد. با لباس خونین. آمده بود که بگوید کار را تمام کرده و می خواهد خود را به مراجع انتظامی معرفی کند. بچه هایم مانعش شدند و گفتند که ما شکایتی از تو نداریم و در واقع تو خانواده ی ما را نجات دادی. لباسهایش را شستم و همه آثار جرم را از بین بردم. اما حبیب تاب نیاورد و رفت تا خود را به قانون بسپارد.,,

اکنون 10 سال از این حادثه می گذرد. "حبیب" به قصاص برای قتل نفس محکوم شد، اما هشت سال بعد با پرداخت دیه 75 میلیون تومانی به اولیای دم ـ مادر، برادران و فرزندان مقتول ـ آزاد شد.

"کبری ن" به جرم معاونت در قتل و اخفای جرم هشت سال محکومیتش را گذرانده و دو سال است که در زندان تبریز در انتظار اجرای حکم سنگسار است به اتهام زنای در حال احصان.

فرزندانش بزرگ شده اند. دخترانش 25 ساله و 18 ساله، و پسرانش 24 ساله و 22 ساله هستند. عاقل و بالغند و هیچ کدام مادرشان را که اکنون 44 سال دارد، مقصر نمی دانند. دو سال از پایان محکومیت حبس کبری می گذرد و او برای سومین بار به کمیسیون عفو و بخشودگی نامه نوشته و همچنان منتظر پاسخ مقامات قضایی است.

مراد، ملک را قربانی سنگسار کرد

,,مدتی مزاحم تلفنی داشتم. مردی به نام "مراد" که به من ابراز علاقه می کرد و نمی دانم از کجا شماره تلفن و آدرس مرا یافته بود. روزی در خانه تنها بودم که با موبایلش به من زنگ زد. مشغول صحبت بودم که زنگ در خانه را زدند. تلفن به دست، در را باز کردم. خودش بود، خواستم در را ببندم که پایش را لای در گذاشت و وارد شد. هر چه تقلا کردم بی فایده بود. چراغها را خاموش کرد و به من تجاوز کرد. برادرم سر رسیده و متوجه حضورش شده بود. شوهرم را خبر کرده بود و وقتی مراد می خواست از خانه خارج شود، او را گرفتند و با چاقو به قتل رساندند. من هم از ضربات چاقو بی نصیب نماندم. وقتی چشم باز کردم، در بیمارستان بودم.,,

اینها را "شمامه قربانی" معروف به "ملک" به الهام فهیمی وکیل مدافع داوطلبش می گوید.

فهیمی که هنوز موفق به خواندن پرونده ملک نشده، می گوید: ,,به گفته خود ملک، او برای نجات دادن شوهر و برادرش از اعدام، چهار بار به زنای محصنه اقرار کرده و موفق شده با اقرارش بر رای دادگاه تاثیر بگذارد و مجازات اعدامشان را به شش سال حبس کاهش دهد. اما اکنون تاکید می کند که مرتکب زنا نشده و ارتباطش با مراد همان یک بار بوده که بر خلاف میلش، به او تجاوز شده است.,,

ملک، اهل نقده، دو فرزند دارد. پسر 10 ساله اش، اکنون کلاس چهارم دبستان است و دختر 9 ساله اش، از تحصیل محروم شده است. مادر این دو کودک که از پاییز سال 1384 در زندان ارومیه است و به رجم محکوم شده است. الهام فهیمی امیدوار است که حکم بدوی سنگسار موکلش در دیوان عالی کشور نقض شود.

این دو زن فعلا سنگسار نمی شوند

سال 1347 در مشهد به دنیا آمده است، اما ساکن تهران است. اکنون چهار فرزند دارد. در نخستین روز از اردیبهشت ماه 1381 به اتهام رابطه نامشروع با مردی به نام محمود که تبعه افغانستان بوده، و همچنین معاونت در قتل شوهرش با همین مرد، دستگیر و به 15 سال حبس و سنگسار محکوم شد.
بيش از يك ماه پيش در حالي كه اشرف هنوز دوران محكوميت معاونت در قتل را مي‌گذراند، مسوولان زندان به او خبر دادند كه بايد خود را براي اجراى حكم رجم آماده كند، اما اشرف با نوشتن نامه‌اي به رييس قوه قضاييه اعلام كرد كه توبه كرده و از گناهي كه مرتكب شده بسيار پشيمان است. اين نامه كه از سوي شادي صدر وكيل مدافع اشرف به دفتر رييس قوه قضاييه ارسال شد، توسط آيت‌الله شاهرودي مورد بررسي قرار گرفت و در نامه‌اي از مسوولان زندان خواسته شد تا صحت گفته‌هاي اشرف مبني بر توبه كردنش بررسي شود. وقتي گفته‌هاي اشرف از سوي مسوولان زندان مورد تاييد قرار گرفت، رييس قوه قضاييه به عنوان حاكم شرع دستور توقف حكم اشرف را صادر كرد، اما پرونده این زن هنوز به نتیجه قطعی نرسیده است.

اما حاجیه داستانی دیگر دارد: حکم سنگسار حاجیه اسماعیل وند، زن 35 ساله ای که به اتهام زنای محصنه و معاونت در قتل همسرش محکوم به 5 سال حبس تعزیری و رجم شده بود، پس از نقض از سوی رییس قوه قضاییه برای رسیدگی مجدد به شعبه یک دادگاه عمومی جلفا فرستاده شده است.

بهاره دولو، وکیل حاجیه، امیدوار است با حضور در دادگاه و دفاع از موکلش بتواند بی گناهی وی را ثابت کند و برایش حکم برائت بگیرد.

حاجیه اسماعیل وند، در سال 83 پس از گذراندن 5 سال حبس، وقتی با دستور اجرای رجم روبه رو شد، توبه نامه ای به آیت الله محمود هاشمی شاهرودي، رییس قوه قضاییه نوشت و درخواست عفو و بخشودگی کرد.

این در حالی است که حاجیه هنوز هم اذعان می کند که هیچ گاه مرتکب زنا نشده و در هنگام تجاوز به وی از سوی مردی که بعدا همسر وی را به قتل رسانده، از ناموس خود دفاع کرده و تنها به دلیل تهدید شدن، برای حفظ جان فرزندانش سکوت کرده است.

حاجیه به همراه همسر و دو فرزندش در خانه سرایداری یک مدرسه در شهر کوچک جلفا در شمال غربی ایران زندگی می کرده است. همسر وی به واسطه "خروس بازی" که یک تفریح نه چندان پسندیده ایرانی محسوب می شود، با مرد جوانی که در همسایگی خانه آنها زندگی می کرد، مراوداتی داشته که گاه نیز به درگیریهایی منجر می شده است، اما این ارتباط هیچ گاه قطع نمی شده است.
یک روز حاجیه که به همراه دو فرزندش برای دیدن پدر و مادرش به تبریز رفته بوده، به خانه باز می گردد، مشاهده می کند که همسرش به همراه آن مرد جوان در خانه خوابیده اند. دختر 9 ساله اش برای قفل کردن در بیرون می رود و حاجیه که مشغول انداختن رختخواب کودکان بوده، ناگهان مورد حمله مرد جوان قرار می گیرد. اما حاجیه مقاومت می کند و وقتی مرد متوجه بازگشت دختر می شود، حاجیه را رها می کند و می گریزد.

حاجیه وحشت زده از بازگو کردن ماجرا برای دختر خردسالش می هراسد. بعد از آن هم مرد جوان دائم او را به صورت تلفنی تهدید می کرده که اگر سکوتش را بشکند فرزندانش را خواهد کشت.
در سال 78 روزی که حاجیه برای معالجه بیماری فرزندش به تبریز نزد خانواده خود رفته بوده، نزاعی بر سر خروس های لاری میان همسرش و آن مرد جوان در می گیرد و آن مرد با میله ای آهنی بر سر وی می کوبد و او را از پا در می آورد.

حاجیه را از تبریز به بهانه بیماری همسرش فرا می خوانند و به محض بازگشت، به عنوان معاونت در قتل و دادن اطلاعات در خصوص همسرش به آن مرد دستگیر می کنند.

در هنگام رسیدگی به پرونده، اظهارات حاجیه از سوی دادگاه اشتباه تلقی می شود و او که اساسا معنای لغوی "زنا" را نمی دانسته، به اتهام معاونت در قتل همسر و زنای محصنه به 5 سال حبس تعزیری و اعدام به طریقه حلق آویز به جای رجم محکوم می شود.

پس از گذراندن دوران حبس، در سال 83 بر خلاف حکم اولیه، برای حاجیه اسماعیل وند، دستور اجرای حکم رجم صادر می شود، اما به علت ارسال نامه های متعدد از سوی وی به رییس قوه قضاییه، اجرای حکم متوقف می شود.

پس از رسیدگی آیت الله هاشمی شاهرودی به این مساله، پس از دو سال بلاتکلیفي، بالاخره حکم نقض شده و روز گذشته (شنبه، 28 مرداد 1385) پرونده برای رسیدگی مجدد به شعبه یک دادگاه عمومی جلفا فرستاده شده است.

هم اکنون هفت سال است که حاجیه در زندان به سر می برد و در این مدت تمامی دوره های آموزشی را که در زندان ارائه می شود مثل قلاب بافی و خیاطی فرا گرفته است.

دو مرد در انتظار سنگ های مرگبار

هرچند تحقیقی درباره ی مردانی که محکوم به سنگسارند، نشده است، اما شبکه وکلای داوطلب برای دفاع از زنان در شرایط بحرانی در اثنای تحقیقات خود به دو مورد مرد محکوم به رجم برخورده اند. "نجف الف" که در زندان عادل آباد شیراز به سر می برد و "عبدالله ف" که در زندان ساری است.

نویسنده: ساقی لقایی

26 شهریور 1385 21:18